

توانایی جهان اول در ایجاد توسعه یا جلوگیری از بحران‌های مالی جهان سوم فوق‌العاده محدود است. هر کشور در حال توسعه ناگزیر است سرمایه اجتماعی ایجاد کند به طوری که مردم آن بتوانند با یکدیگر کار کنند تا توان تولید همه افزایش یابد. هر کشور باید نظام آموزشی خویش را خود سازمان دهد و اداره کند. هر کشور باید بیاموزد که آسفتگی‌های مالی سرمایه‌داری را بر طرف سازد. این کار از کشوری دیگر ساخته نیست. اگر کشورهای جهان سوم به کار خود سروسامانی بدهند و از عهده این کار بر آیند آن وقت است که جهان اول می‌تواند با گشودن در بازارهای خود بر روی صادرات آنها، کمک مالی، و ایجاد نظام بین‌المللی بهتری برای مقابله با بحران‌های مالی، توسعه اقتصادی‌شان را تسریع نماید. اما جهان اول نمی‌تواند باعث توسعه جهان سوم شود یا جلوی بحران مالی آن را بگیرد.

فن‌آوری‌های ارتباطات جدید باعث افزایش فشارها شده است که به حال جهان سوم فکری اندیشیده شود. تئیدستان جهان، تقریباً در سراسر تاریخ، در روستاها زندگی کرده‌اند و از بخش‌های ثروتمند شهری دنیا بی‌خبر یا کم‌خبر بوده‌اند. اما امروز حتی فقیرترین روستاهای چین، هند، افریقا و آمریکای لاتین به تلویزیون دسترسی دارند. پای تلویزیون می‌نشینند و سیمای مبالغه‌آمیز زندگی مردم عادی کشورهای توسعه‌یافته را تماشا می‌کنند. تجسم ثروت کشور توسعه‌یافته تئیدستان را از جایشان می‌کند و سیل مهاجرت قانونی و غیرقانونی از کشورهای در حال توسعه به سوی کشورهای توسعه‌یافته راه می‌افتد. چرا آدم در روستاهای مکزیک بنشینند که درآمد سرانه آن ۱۰۰۰ دلار است و به کالیفرنیا نرود که درآمد سرانه ۴۰۰۰۰ دلار است؟ کسانی که حالی دارند بلند می‌شوند می‌روند. به طور کلی کسانی که پامی شوند و می‌روند عاقبتی بهتر پیدا می‌کنند.

همین‌طور مردم جهان اول پای تلویزیون می‌نشینند و فقر و مسکنت جهان سوم را تماشا می‌کنند. منظره فقر باعث می‌شود که ثروتمندان جهان اول اعتقادی مبهم پیدا کنند که باید برای مقابله با فقر جهانی چاره‌ای اندیشیده شود، اما راه چاره دقیق را نمی‌دانند. یا نمی‌دانند که ثروتمندان جهان

اول از چه راهی می‌توانند شرایط سخت زندگی تئیدستان جهان سوم را بهبود بخشند. در عین حال از همان تلویزیون‌های خود ثروتمندانی ثروتمندتر از خود را در کشورهای جهان سوم می‌بینند که غالباً فاسد و زدوبندچی هستند و تنها هنرشان این است که ولخرجی و ریخت‌وپاش خود را به رخ دیگران بکشند. این را که می‌بینند می‌گویند: «اگر آنها ثروت بی‌حساب دارند، از آنها مالیات بگیرید، نه از من، و از محل آن برای جهان سوم مدرسه بسازید!» مطالعات نشان می‌دهد که مردم آمریکا فکر می‌کنند وقتی پای کمک خارجی به میان می‌آید بیش از آنچه باید گشاده‌دستی به خرج می‌دهند. شاید آمریکا از این نظر از کشورهای توسعه‌یافته دیگر برتر باشد. چون که بودجه کمک خارجی او از ۰/۱ درصد محصول ناخالص داخلی‌اش کمتر است و تازه بیشتر آن هم جنبه نظامی دارد و نصیب کشورهای نظیر اسرائیل و مصر می‌شود. سازمان توسعه بین‌المللی آمریکا، در سال ۲۰۰۲، فقط ۶/۵ میلیارد دلار خرج کرد. کمک خارجی آمریکا، از طرح مارشال که بگذریم، هیچ‌گاه زیاد نبوده و سال به سال کمتر شده است. رقم مطلق کمک خارجی یک پانزدهم سال ۱۹۴۹ می‌باشد و اگر برحسب درصد محصول ناخالص داخلی بگیریم که اصلاً قابل مقایسه نیست. دلایل امر روشن است و به مناظری برمی‌گردد که آمریکایی‌ها روی صفحه تلویزیون‌های خود می‌بینند. آمریکایی‌ها می‌گویند کمک خارجی «خاصیتی ندارد زیرا از جیب مقاماتی فاسد در کشورهای در حال توسعه سر در می‌آورند که از خود ما ثروتمندترند.» اگر این دیدگاه ساده کاملاً صحیح بود، هیچ مالیات دهنده‌ای در جهان توسعه یافته نباید رضایت می‌داد که پول او به جهان سوم فرستاده شود. اما همه‌اش اینطور نیست. کشورهای هستند که استحقاق کمک دارند.

کمک خارجی فقط در زمینه بهداشت و درمان نتیجه‌بخش بوده است. طول عمر در کشورهای در حال توسعه به سرعت افزایش یافته و به کشورهای توسعه یافته نزدیک شده است. تفاوت‌هایی که هنوز وجود دارد بیشتر در سال اول زندگی است. کارشناسان اتفاق نظر دارند که اگر اندکی بیشتر خرج شود سطح بهداشت و سلامت

حالی شدن سیستان دیگر برای جهان سوم

استونر استاد MIT

مردم خیلی بهتر می شود.^۲ پولی که در راه ارتقای سلامت مردم خرج شود بازده اقتصادی دارد. بهبود وضع بهداشت و سلامت مردم انسان‌هایی نیرومند و پر تحرک می‌سازد که می‌توانند بیشتر و بهتر کار کنند. آلمهایی که باید متخصص شوند به مرگ زودرس یا به سبب معلول شدن از گردونه کار و فعالیت خارج نمی‌شوند. حامیان افزایش میزان کمک‌های خارجی می‌گویند در برابر یک دلار خرج اضافی در راه تأمین بهداشت و سلامت مردم، سه دلار بر بازده اقتصادی افزوده می‌شود.^۲

اما وقتی پای توسعه اقتصادی به میان کشیده می‌شود، افزایش سطح بهداشت و سلامت مردم شمشیری دولبه است. میزان مرگ‌ومیر پایین می‌آید، اما نرخ زاد و ولد خیلی دیرتر کاهش می‌یابد. اگر نرخ رشد جمعیت بالا باشد، افزایش محصول ناخالص داخلی سرانه و بهبود سطح زندگی دشوارتر می‌شود. به دلایلی که پیش از این در ارتباط با روش‌های توسعه گفته شد، اگر هدف توسعه اقتصادی باشد، تأمین بهداشت و سلامت بدون مهار شدن جمعیت اتلاف پول است.

غالباً پیشنهاد می‌شود که بدهی کشورهای بسیار فقیر بخشیده شود، اما این بخشودگی باید با شرایط دیگری همراه باشد. اگر بخشودگی بدهی باعث شود که دولتی ناموفق و ناتوان باز از دری دیگر درآید و دوباره وام بگیرد، بخشودگی بدهی هیچ ارزشی ندارد. اگر بخشودگی بدهی باعث شود که کشوری بر سازو برگ نظامی خود بیفزاید باز هم هیچ فایده‌ای ندارد.

در دنیای کمک‌دهندگان حقایقی درباره کمک اقتصادی درست در آمده یا دست کم تصور می‌شده که درست در آمده‌اند. ترومن رئیس‌جمهور اسبق آمریکا می‌گفت کمک‌دهندگان باید بین خود هماهنگی ایجاد کنند. رئیس بانک جهانی نیز در سال ۲۰۰۲ همین را گفت. کندی در ۱۹۶۳ گفت در تعیین استحقاق کشورهای کمک‌گیرنده باید بیش از این دقت شود. سازمان توسعه بین‌المللی نیز در سال ۲۰۰۱ همین سخن کندی را تکرار کرد. مک‌نامارا رئیس بانک جهانی در سال ۱۹۷۳ و سازمان توسعه بین‌المللی در سال ۲۰۰۱ گفته‌اند که تمرکز باید بر فقر و فقرزدایی باشد. بانک جهانی در سال‌های ۱۹۸۳ و ۲۰۰۲ اعلام نمود که

افریقایی‌ها باید دولت‌های خود را اصلاح کنند.^۲ آنچه گفته نشده این است که کشور گیرنده کمک باید توانایی سازماندهی داشته باشد. اگر نداشته باشد سازمان‌یافتگی کشور کمک‌دهنده هر قدر هم که قوی باشد به توسعه اقتصادی کمک‌گیرنده نمی‌انجامد.

مردم کشورهای توسعه یافته ثروتمند چگونه می‌توانند به مردم تهیدست کشورهای در حال توسعه کمک کنند؟ پاسخ این است: به کشورهایایی کمک کنید که سازمان اجتماعی درستی دارند. کمک خارجی این نیست که به کشورهای فقیر پول داده شود بدون اینکه بدانیم پول‌ها کجا می‌رود و چه می‌شود. به هر کشور فقیری نباید کمک شود. کمک باید در اختیار دولتی قرار گیرد که بتواند برای مردم خود کار مؤثری انجام دهد. اگر کمک خارجی در اختیار دولتی سالم قرار نگیرد به جیب مقامات دزد و فاسد سرانزیر می‌گردد.

نسخه‌ی ثابت کرده است که کمک خارجی به کشوری که سازمان اجتماعی نداشته باشد بی‌ثمر می‌ماند. این کشور بعد از استقلال ۲۵۰ میلیارد دلار در آمد نفتی داشته است، اما محصول ناخالص سرانه آن فقط یک سوم چیزی است که در روز استقلال بود.^۵ کمک خارجی مهم است اما نقطه آغاز توسعه اقتصادی نیست. نقطه آغاز واقعی در سازمان اجتماعی کشور است.

دور دوحه

اگر جهان صنعتی ثروتمند در صد کاهش فقر کشورهای خیلی فقیر باشد، در دور مذاکرات دوحه سازمان تجارت جهانی که هم‌اکنون آغاز شده است بازار محصولات کشاورزی را بر تجارت آزاد خواهند گشود. هیچ کمکی از این سریعتر نمی‌توان به جهان سوم کرد. فقیرترین مردم کشورهای جهان سوم کشاورزان هستند. جهان سوم می‌تواند مایحتاج محصولات کشاورزی جهان اول را تولید کند. جهان سوم مهارت‌های لازم را دارد. آنچه ندارد دسترسی به بازار است. در این مورد، با تفسیر قوانین جهان اول، جهان سوم ثروتمندتر می‌شود. این کار به تغییرات فرهنگی یا آموزشی دشواری نیاز ندارد. کسانی که با جهانی شدن به این دلیل مخالفند که

○ وقتی پای توسعه اقتصادی به میان کشیده می‌شود، افزایش سطح بهداشت و سلامت مردم شمشیری دولبه است. اگر هدف توسعه اقتصادی باشد، تأمین بهداشت و سلامت بدون مهار شدن جمعیت اتلاف پول است.

کند. اما بدون پرداختن به این امر، بعید می نماید که قبول وقرارها در پارلمان های جهان اول تصویب شوند.

بالاخره، موضوع این نیست که در دوحه چارچوبی منطقی تهیه شود که مورد مصالحه قرار گیرد، مسئله این است که تمایل سیاسی به انجام مصالحه وجود ندارد. همانطور که در فصل بعد نشان خواهیم داد، می توان حقوق مالکیت فکری را طوری تدوین کرد که کشورهای فقیر بتوانند فن آوری ها را نسخه برداری کنند و دارو به قیمتی به مردم فقیر فروخته شود که از عهده آن بر آیند و در عین حال انگیزه کشف و اختراع در جهان اول کشته نشود. تردیدی نیست که همه مقررات مربوط به حمایت از کارگران و محیط زیست جهان اول نباید به جهان سوم صادر شود، اما جای بحث برای مذاکرات مربوط به امور کارگری و زیست محیطی وجود دارد. زمینه هایی هست که حصول توافق در آن ممکن و مطلوب است.

کشورهای فقیر نمی توانند معیارهای زیست محیطی کشورهای غنی را رعایت کنند، اما در محیط زیست مشکلاتی هست که گریبان جهان سوم را بیشتر از جهان اول می گیرد. فعالیت های اقتصادی که آب آشامیدنی را آلوده می کند یکی از آنها است. آب آشامیدنی سالم برای مذاکرات جهانی مربوط به محیط زیست سوژه مناسبی است که به کمک دارویی جهان اول به کشورهای در حال توسعه مربوط می شود. بیماری های اسهالی ناشی از نوشیدن آب ناسالم، بعد از ایندز، بزرگترین عامل مرگ و میر در جهان است. کمک بهداشتی جهان اول به جهان سوم به شرطی مؤثر است که آب آشامیدنی خود را سالم کنند و گرنه هدر رفتن پول است. آب آشامیدنی سالم موضوعی است که در دوحه، چنانکه باید، مورد بحث قرار گرفته است.

بیمان های تجاری نباید سطح مزد جهان سوم را تعیین کند یا نباید همه مقررات کارگری جهان اول را به جهان سوم صادر کند، اما می توانند اموری مانند منع کار کودکان را دربر گیرند. عیبی ندارد که آمریکایی نگران کودکان خردسالی باشد که در پاکستان برای بازار آمریکا توپ فوتبال می دوزند. کودک خردسال باید در مدرسه باشد و با تدابیر محلی یا جهانی مورد حمایت قرار گیرد. در آمریکا

به جهان سوم آسیب می رساند باید توجه کنند که جهانی شدن فقط در صحنه کشاورزی است که پای خود را عقب کشیده است. به نظر می رسد که هدف کشورهای جهان اول این است که در کشاورزی خود کفا باشند. این سیاست برای جهان سوم مصیبت بار است.

اگر ساکنان شهرهای جهان اول بخواهند که به کشاورزان خود پول بدهند می توانند به این کار خود ادامه دهند. آنچه نمی توانند این است که مقدار هدایای خود را به مقدار تولید کشاورزان مشروط سازند. پول به خود کشاورز پرداخت می شود نه به فعالیت کشاورزی او.

مذاکرات دور دوحه در سال های پیش رو بسی دشوار خواهد بود. دوحه نخستین دور مذاکرات تجاری بعد از برخاستن موج مخالف عمومی بر ضد آزادتر شدن تجارت است. منافع حاصل از کاهش تعرفه های گمرکی و سهمیه های کالاهای صنعتی اندک خواهد بود، زیرا سهمیه ها و تعرفه های باقی مانده ناچیز است. کشاندن پای تجارت آزاد به بقیه بخش ها، نظیر کشاورزی و خدمات در کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته به مانع سیاسی برمی خورد. جهان توسعه یافته از زارعین خود حمایت می کند و به آزادی تجارت محصولات کشاورزی اعتقاد ندارد. جهان توسعه نیافته از بخش خدمات حمایت می کند و به آزادی تجارت در بخش خدمات اعتقاد ندارد. جهان سوم به ازای آزادی تجارت محصولات کشاورزی ناگزیر خواهد بود حمایت خود را از بخش خدمات بردارد. جهان اول به ازای آزادی تجارت خدمات ناگزیر خواهد بود حمایت خود را از بخش کشاورزی بردارد.

آنچه را که جهان توسعه نیافته در مورد حقوق مالکیت فکری می خواهد و عبارتند از دسترسی آزاد و ارزان با خواست جهان اول در تضاد کامل است. جهان اول دنبال این است که از حقوق انحصاری استفاده از اختراعات، کپی رایت، و علائم تجاری خود محافظت نماید. جناح های چپ جهان اول فشار می آورند که در پیمان های تجاری به امور کارگری و مسائل محیط زیست توجه شود. کشورهای جهان سوم نمی خواهند که معیارهای کارگری و زیست محیطی آنها را جهان اول تعیین

○ کمک خارجی این نیست که به کشورهای فقیر پول داده شود بدون اینکه بدانیم پول ها کجا می رود و چه می شود. به هر کشور فقیری نباید کمک شود. کمک باید در اختیار دولتی قرار گیرد که بتواند برای مردم خود کار مؤثری انجام دهد. اگر کمک خارجی در اختیار دولتی سالم قرار نگیرد به جیب مقامات دزد و فاسد سرازیر می گردد.

برافتادن رسم کار کشیدن از کودك تدریجی نبود. آمریکایی‌ها یکبارہ بیدار شدند و آنرا غیر قانونی کردند. پایان دادن به کار کودكان چیزی است که هر کشوری به آن علاقه دارد. کودكاني که تمام وقت کار می‌کنند از تحصیل باز می‌مانند و در بزرگسالی آدمهای مولدی نمی‌شوند. کار کودك هیچ کشوری را به ارض موعود توسعه اقتصادی نمی‌رساند. از این مهمتر، غیر اخلاقی است. در هر کشوری، هر قدر هم فقیر باشد، واداشتن کودكان به کار در بیرون خانه بهره‌کشی ناپسندی است. در مقررات سازمان تجارت جهانی می‌توان تعیین کرد که کودك در چه سنی و چه وقتی می‌تواند بیرون خانه کار کند. کسی نمی‌گوید کار کردن نوجوان را در تعطیلات تابستانی او غیر قانونی کنید.

دور دوحه از دور اوروگوا کم‌بارتر خواهد بود.

بی‌ثباتی مالی جهان سوم

بیشتر نگرانی‌های موجود درباره جهان سوم از بحران‌های مالی آن برمی‌خیزد. اما بحران مالی در کشورهای خیلی فقیر ظاهر نمی‌شود. کسی به این کشورها وام نمی‌دهد. بحران مالی مشکل کشورهای در حال توسعه‌ای است که در مرتبت بالاتری از توسعه اقتصادی هستند و اعتبار دارند که وام بگیرند و توسعه اقتصادی خود را پیش ببرند؛ مکزیک‌ها و تایلندهای جهان. برداشتن گامی در راه اصلاح نظام به منظور مقابله با بحران‌های مالی جهان سوم درد کشورهای خیلی فقیر را دوا نخواهد کرد.

گناه بحران‌های مالی جهان سوم را غالباً به گردن جهانی شدن می‌اندازند اما علت اصلی آن رو آوردن به سرمایه‌داری است. جهان با دور شدن از سوسیالیسم و شبه سوسیالیسم، در مجموع ثروتمندتر می‌شود اما مسلم است که خیلی بی‌ثبات‌تر خواهد شد. بی‌ثباتی‌های اقتصادی خیلی زودتر از اختراع جهانی شدن وجود داشتند، و با ظهور جهانی شدن از بین نخواهند رفت. جهانی شدن فقط از این نظر قابل سرزنش است که پیوستن به آن پیوستن به سرمایه‌داری است.

بحران‌های بدهی مکزیک و برزیل در ۱۹۸۲ نخستین بحران‌های مالی بودند که جزئی از جهانی شدن تلقی شدند. در دهه ۱۹۹۰ بود که فروپاشی‌های مالی کشورهای جهان سوم سرعت گرفت. بحران بدهی مکزیک در سال ۱۹۹۶ تکرار شد. در ۱۹۹۷ بحران مالی آسیا از تایلند شروع شد و خیلی سریع به مالزی، اندونزی، فیلیپین، و کره جنوبی سرایت کرد. این بحران پایه‌های جهان سوم را به لرزه درآورد، چون که فقط چند ماه پیش از آن بانک جهانی همین کشورها را نمونه بهترین الگوی توسعه اقتصادی معرفی کرده بود. برخلاف

○ نتیجه ثابت کرده است که کمک خارجی به کشوری که سازمان اجتماعی نداشته باشد بی‌ثمر می‌ماند. این کشور بعد از استقلال ۲۵۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است، اما محصول ناخالص سرانه آن فقط یک سوم چیزی است که در روز استقلال بود. کمک خارجی مهم است اما نقطه آغاز توسعه اقتصادی نیست. نقطه آغاز واقعی در سازمان اجتماعی کشور است.

پیش از جنگ عراق رسیدن به توافقی مهم بعید بود و بعد از جنگ بعیدتر شده است. گشوده شدن بازارهای کشاورزی جهان اول مستلزم توافق بین قهرمان اروپایی آن یعنی فرانسه و حامی آمریکایی آن یعنی ایالت‌های متحده است. چنین توافقی بعد از جنگ عراق و حوادث بعدی آن دشوار به نظر می‌رسد. بدون وجود پیمانی درباره محصولات کشاورزی و خدمات که همراه آن است، مصالحه‌ای دیگر نخواهد شد. منطق حکم می‌کند که دور دوحه دچار کودی طولانی شود تا اینکه تنش‌ها فروکش کند و روابط سیاسی دوباره عادی شود. اما دیپلمات‌ها شکست را نمی‌پذیرند. به جای آن، پیمانی توخالی را تدوین خواهند کرد که همه را مأیوس نماید.

آخرین دور اوروگوا که از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ دوام یافت کوهی بود که موش زایید! بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و گات (سلف سازمان تجارت جهانی) بعد از ۹ سال مذاکره برآورد کردند که دور اوروگوا، محصول ناخالص داخلی جهان را در عرض ۸ سال بین ۱۴۰ تا ۲۷۴ میلیارد دلار افزایش خواهد داد. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) که خوش‌بین بود گفت که این رقم در عرض ۶ سال بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلار خواهد بود، اما میزان سقوط محصول ناخالص داخلی افریقای سیاه را یک میلیارد دلار پیش‌بینی کرد.^۷ کسی بازنگری نکرده است که ببیند این اعداد و ارقام تحقق یافته است یا نه. اساساً این

آمریکای لاتین، سرخ بودجه از دستشان در نرفته بود، دولت‌هایشان بدهی سنگینی به بانک‌های خارجی نداشت، و نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاریشان بالا بود. بحران مالی در سال ۱۹۹۸ به سراغ روسیه آمد. وحشت از بحران، بدون وجود ارتباط منطقی به برزیل سرایت کرد.

جزئیات یکی نیست، اما در کل همه بحران‌های بورس‌بازانه در چهارصد سال گذشته علت‌ها و درمان‌های مشابه داشته‌اند. توالی حوادث در بحران‌ها شناخته شده است: برخی از متغیرهای اقتصادی (قیمت زمین، ارزش سهام، بدهی، کسری بازرگانی، نرخ ارز، و مانند آن) آن قدر بالا می‌روند که منطق اقتصادی خود را از دست می‌دهند. هر سرمایه‌گذاری (هیچ کس نمی‌گوید که بورس بازی می‌کند) این را می‌داند اما تصور می‌کند می‌تواند پایان کار را زودتر ببیند و به موقع از میدان بازی خارج شود. کمتر کسی توفیق می‌یابد.

همین که قیمت‌های باد کرده دارایی‌ها سقوط کند، وام‌های قابل وصول غیر قابل وصول می‌شود. وثیقه‌ها کم ارزش می‌شوند و وام‌ها مطالبه می‌شوند. بانک‌ها به سبب ترس از نکول وام یا کمبود نقدینگی وام‌های کوتاه مدت را تمدید نمی‌کنند. بازارهای اعتباری به حال تعطیل در می‌آیند. تهیه کنندگان از بیم این که بولشان پرداخت نشود به جای انتظار متداول سه ماهه پول نقد می‌خواهند. جریان سرمایه در گردش قطع می‌شود. چند ساعت بعد از شروع بحران سال ۱۹۹۷ شرق آسیا، کشتی‌های حامل مواد خام در نزدیکی ساحل کره متوقف شدند تا اول پول بگیرند بعد بار خود را تخلیه کنند. حتی شرکت‌هایی که بنیه مالی خوبی دارند، نمی‌توانند صورت حساب‌های خود را بپردازند. زیرا ناگهان وام‌دهندگان پرداخت اقساط وام خود را طلب می‌کنند و تهیه کنندگان پیش‌پرداخت می‌خواهند. شرکت‌هایی که نتوانند نیازهای مالی خود را تأمین کنند ورشکست می‌شوند.

افراد داخلی و خارجی دارایی خود را به ارزی تبدیل می‌کنند که ارزش خود را از دست ندهد. پول‌های کلانی از کشور خارج می‌شود و ارزش پول کشور سقوط می‌کند. با کاهش ارزش پول هزینه واقعی بازپرداخت وام‌های ارزی افزایش

می‌یابد. اگر قیمت دلار ۴ بزرگ باشد بازپرداخت وامی ۱۰۰ میلیون دلاری با ۴۰۰ میلیون بزرگ ممکن است. اما اگر قیمت دلار ۶ بزرگ شود برای بازپرداخت همان وام ۶۰۰ میلیون بزرگ لازم است. وقتی همه سعی کنند پول کشور خود را به دلار تبدیل کنند، ذخایر ارزی بانک مرکزی ته می‌کشد و حتی شرکت‌هایی که پول داخلی به مقدار کافی دارند نمی‌توانند ارز به دست آورند تا بدهی ارزی خود را بپردازند. بحران مالی به بحران اقتصادی و آشفتگی کسب و کار تبدیل می‌شود و بعد کشور را دچار بحران می‌کند.

ترس به فرار می‌انجامد، اما ترس و فرار حق افراد برای حفظ ثروت خویش است. به ملاحظان درس می‌دهند که شجاعان با کشتی خود غرق می‌شوند. به سرمایه‌گذاران سرمایه‌دار درس نمی‌دهند که با کشتی خود غرق شوند. برعکس به اینها درس می‌دهند که وقتی ثروت خود را در معرض خطر دیدند پیش از غرق کشتی فرار را برقرار ترجیح دهند. این غریزه در ذات جانور سرمایه‌داری عجیب است. این جانور پرورش یافته است که سرمایه‌اش را حفظ کند. غم ثبات نظام مالی جهان را کسی دیگر باید بخورد.

به فروپاشی مالی آرژانتین نگاه کنید. دلایل مثل همیشه متعدد بودند. چهل درصد از مردم آرژانتین مالیات نمی‌دهند.^۸ چشم شرکت‌ها به دولت دوخته شده است که از آنها در برابر رقیبان حمایت کند تا به سودی برسند. صنایع صادراتی آرژانتین کوچک هستند. رأی‌دهندگان دمدمی هستند و طالب آن هستند که کارها سریع سروسامان یابند. رشوه دادن امری عادی شده است. هیچ کشوری نمی‌تواند بدون رعایت حد و مرز، با سرعتی بیشتر از سرعت رشد محصول ناخالص داخلی خود وام خارجی بگیرد. اما بدهی خارجی آرژانتین بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۲۰۰۱ از ۸ میلیارد به ۱۷۱ میلیارد دلار رسید. تقریباً به اندازه ۶۰ درصد محصول ناخالص داخلی.^۹

آرژانتین کم‌سیون ارز دارد که نرخ برابری دلار به پزورا ۱ به ۱ تثبیت کرده بود. هیچ کشوری نمی‌تواند نرخ ارز را همیشه ثابت نگه دارد. این کار وقتی ممکن است که نرخ رشد بهره‌وری، نرخ تورم، نرخ رشد محصول ناخالص داخلی، و تمایل

○ کسانی که با جهانی شدن به این دلیل مخالفند که به جهان سوم آسیب می‌رساند باید توجه کنند که جهانی شدن فقط در صحنه کشاورزی است که پای خود را عقب کشیده است. به نظر می‌رسد که هدف کشورهای جهان اول این است که در کشاورزی خود کفا باشند. این سیاست برای جهان سوم مصیبت‌بار است.

به واردات دو کشور یکسان باشد. باید نرخ تورم، نرخ رشد محصول ناخالص داخلی، و تمایل به واردات دو کشور یکسان باشد. باید جریان جذب سرمایه خارجی شان برابر باشد، و صادرات آنها با یکدیگر توازن داشته باشد. هیچ دو کشوری تا این حد به یکدیگر شبیه نیستند.

وقتی که جریان ورود سرمایه خارجی آنقدر کم شد که برای جبران کسری بازرگانی کافی نبود، دلارها از آرژانتین خارج شدند. طبق مقررات پولی کمیسیون پول که چاپ پزو به موجودی دلار کشور وابسته است موجودی پول داخلی آرژانتین کاهش یافت. اقتصاد کشور را کد شد.

ماشه بحران ۲۰۰۲ آرژانتین، و نه علت آن، بحران برزیل و کاهش سریع ارزش پول آن کشور در سال ۲۰۰۲ بود. کالاهای برزیلی ناگهان ارزان شد. فروش آرژانتین به برزیل کم شد و خریدش از برزیل افزایش یافت. کسری بازرگانی بیشتر شد، سیاست‌های پولی سخت‌گیرانه‌تر شد، و رکود افزایش یافت. از نظر سیاسی، هیچ کشوری نمی‌تواند بار کود سر کند و از درآمد خود بکاهد تا واردات را کاهش دهد. وقتی که در ۲۰۰۲ در پنجمین سال رکود، میزان بیکاری آرژانتین به ۲۵ درصد رسید فریادش بلند شد که «آی به دادم برسید».

آنهایی که در بیرون گود هستند مانند صندوق بین‌المللی پول فقط قادر به ایفای نقشی فرعی هستند که بگویند چه کسی در بحران مالی غرق می‌شود و چه کسی جان سالم به در می‌برد.

نقش اصلی صندوق بین‌المللی پول این است که به کشوری دلار بدهد تا فرصت یابد که خانه‌اش را آب و جارو کند اما خود صندوق نمی‌تواند جارو بردارد و خانه کشوری را تمیز و مرتب نماید. اینکار بر عهده محلی‌ها است. نقش دیگر صندوق بین‌المللی پول این است که بار ملامت سیاست‌هایی را که باید تحمیل شوند بر دوش بکشد. مقام‌های بالای صندوق، انتخابی نیستند بنابراین می‌تواند بار ملامت سیاست‌های بی‌وجهه را بکشد. صندوق می‌تواند پوشش سیاسی دولت‌هایی باشد که مجبورند این سیاست‌ها را تحمیل کنند.

صندوق بین‌المللی پول متهم می‌شود که

دکتری است که فقط چند دارو در اختیار دارد (ریاضت مالی، افزایش نرخ‌های بهره، بازارهای سرمایه آزادتر، و خصوصی سازی صنایع دولتی) و بیماری هر چه باشد همین داروها را تجویز می‌کند. ^{۱۱} افزایش نرخ بهره جلو فرار سرمایه را می‌گیرد. مازاد بودجه دولتی تحمیل می‌شود تا نرخ پس انداز را افزایش دهد، درآمدها را کاهش دهد، واردات را کم کند تا کسری بازرگانی از بین برود. این سیاست‌ها ممکن است در آمریکای لاتین که نرخ پس انداز پایین است مناسب باشد اما در کشورهایمانند کره جنوبی که نرخ پس انداز بالا است نامناسب است. نرخ پس انداز ملی کره جنوبی ۴۰ درصد است. ریاضت اقتصادی نیز که برای تعداد زیادی از کشورها همزمان تجویز شود مناسب نیست زیرا کل تقاضای جهانی را کاهش می‌دهد و با کاهش سرعت رشد اقتصادی جهان مشکلات را تشدید می‌نماید.

صندوق بین‌المللی پول در حفظ ثبات مالی جهان (وظیفه اصلی خود) خوب عمل کرده، اما در کمک به رونق اقتصادی کشورها (وظیفه دومش) افتضاح کرده است. در اندونزی، اعتبار دهندگان بین‌المللی نجات داده شدند و نظم مالی احیا شد، اما شش سال بعد درآمد اکثر خانواده‌های آن کشور کمتر از روزی بود که بحران آغاز شد. گذشته را که از نظر بگذرانیم می‌بینیم که پیش‌بینی‌های صندوق بین‌المللی پول درباره تأثیر سیاست‌های ریاضت اقتصادی بر کاهش نرخ رشد کشورها همیشه خوش‌بینانه بوده است. محصول ناخالص داخلی سال‌های بعد کشورها همیشه از آنچه صندوق پیش‌بینی کرده بود کمتر بوده است. هیچ یک از کشورهای آسیایی که توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول را به اجبار پذیرفتند تا از بحران مالی سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ خلاص شوند نمی‌گویند که نرخ رشد اقتصادی آنها در پنج سال بعد از پیچیدن نسخه‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول از پنج سال پیش از آن سریع‌تر بوده است.

در آمریکا هر دو جناح چپ و راست به سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول معترضند. چپ سیاسی عقیده دارد که صندوق همه‌اش به فکر وام‌دهندگان بین‌المللی، شرکت‌های بزرگ و ایجاد ثبات در سطح کلان است. سیاست‌های ریاضت

○ کشورهای فقیر نمی‌توانند معیارهای زیست محیطی کشورهای غنی را رعایت کنند، اما در محیط زیست مشکلاتی هست که گریبان جهان سوم را بیشتر از جهان اول می‌گیرد. فعالیت‌های اقتصادی که آب آشامیدنی را آلوده می‌کند یکی از آنها است. آب آشامیدنی سالم برای مذاکرات جهانی مربوط به محیط زیست سوژه مناسبی است که به کمک دارویی جهان اول به کشورهای در حال توسعه مربوط می‌شود. بیماری‌های اسهالی ناشی از نوشیدن آب ناسالم، بعد از ایدز، بزرگترین عامل مرگ و میر در جهان است.

و عده‌های خود عمل کنند. تجدید ساختار پایه حمایتی محکمی می‌خواهد که نه در اندونزی وجود دارد و نه در روسیه. اندونزی کشوری مثل اتحاد جماهیر شوروی‌های شوروی سابق است که شیرازه‌ی ندارد و فقط به زور نظامی سرپا ننگه داشته شده است. برخلاف چین، تاریخی طولانی ندارد. اندونزی زبان‌ها، مذهب‌ها، و گروه‌های قومی فراوان دارد که در هزاران جزیره متفرق پراکنده هستند و ارتباط چندانی با هم ندارند. فتح اولیه این جزایر به دست هلندی‌ها، جایگزینی موقت ژاپنی‌ها به جای هلند در گیرودار جنگ جهانی دوم، و سپس نشستن دائمی حکومتی نظامی در جا کار تا به جای قبلی‌ها بعد از پایان جنگ نتوانست از اندونزی کشوری بسازد چنانکه فتح روسیه، از کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی‌های شوروی کشوری نساخت.

اینکه سازمان‌های بین‌المللی در گیرودار بحران‌های مالی چه باید بکنند بین کسانی که برای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کار کرده‌اند مورد بحث و اختلاف نظر است. بخشی از این مجادله ناشی از اختلاف مسئولیت آن‌هاست. مسئولیت بانک جهانی این است که به کشورهای فقیر کمک کند تا توسعه یابند. مسئولیت صندوق بین‌المللی پول حفظ نظام مالی جهان است. داروهای از پیش تعیین شده‌ای که صندوق بین‌المللی پول تجویز می‌نماید به کشور مورد نظر آسیب می‌رساند اما حسن اعتماد نظام مالی جهان را زنده نگه می‌دارد و جریان نقل و انتقال بین‌المللی پول را تسهیل می‌نماید.^{۱۲}

این همان اتهامی است که جوزف استیگلیتز (Joseph Stiglitz)، کارشناس ارشد پیشین بانک جهانی وارد می‌کند.^{۱۳} به نظر ایشان صندوق بین‌المللی پول به جای افزایش ثبات اقتصادی جهان (رشد)، حامی و حافظ نظام مالی جهان شده است. صندوق بین‌المللی پول همیشه با سیاست‌های ریاضت اقتصادی خود به نفع آزادسازی سریع، خصوصی‌سازی، و تثبیت فشار می‌آورد که فقر را افزایش می‌دهد و شکاف درآمدی تهیدستان و ثروتمندان را عمیق‌تر می‌سازد. به نظر استیگلیتز، آزادسازی و خصوصی‌سازی ممکن است به خودی خود خوب باشد اما باید به تدریج پیاده

اقتصادی خود را بدون توجه به تأثیر آنها بر طبقه وسط و تهیدستان تحمیل می‌کند. همانطور که جناح چپ می‌گوید، با ورود صندوق بین‌المللی به صحنه، تهیدستان آسیب می‌بینند، اما این تهیدستان نبودند که مشکلات را آفریدند.

راست سیاسی عقیده دارد که صندوق بین‌المللی پول واقعیت‌های قبول خطر (ریسک) را در جامعه سرمایه‌داری زیرپا می‌گذارد. به نجات وام‌دهنده، وام‌گیرنده، و کشوری می‌شتاید که تصمیم‌های بد گرفته‌اند. با این کار خطری اخلاقی ایجاد می‌کنند زیرا باعث می‌شود که اشخاص دانسته وام بد بدهند یا بگیرند، چون که صندوق وجود دارد و به نجاتشان خواهد آمد. از دید جناح راست، ورشکستگی همان چیزی است که حافظ نظم و انضباط سرمایه‌داری است. جناح راست، صندوق بین‌المللی پول را نخستین گام در جهت استقرار حکومت جهانی می‌داند و به این سبب نسبت به وجود آن معترض است. سازمانی بین‌المللی که عملاً کشورهای را اداره می‌کند.

کشورهای جهان سوم صندوق بین‌المللی پول را متهم می‌کنند که مسائل‌شان را نمی‌فهمد. شاید صحیح‌تر این باشد که بگوییم صندوق بین‌المللی پول بی‌اعتمادی مردم کشورهای در حال توسعه را به دولت‌های خودشان دست کم گرفته است. به رغم بسته شدن هزاران بانک در بحران وام و پس انداز آمریکا، مردم برای پس گرفتن سپرده‌های خود به بانک‌هایی که زیر چتر بیمه دولت فدرال بودند هجوم نبردند. همه می‌دانستند که سپرده‌شان محفوظ است. پیش از آن ورشکستگی بانک‌ها را دیده بودند. پول سپرده‌گذار همیشه به او پس داده می‌شود. برعکس، بیمه سپرده‌ها در اندونزی وجود داشت اما باز هم کسی به آن اعتماد نمی‌کرد. سیستم هیچ‌گاه آزمایش پس نداده بود. که می‌دانست که تضمین سپرده‌ها اعتباری دارد یا نه؟ دولت اندونزی هیچ وقت حرف راستی به مردم خود نگفته بود. در نتیجه مردم برای پس گرفتن سپرده‌های خود چنان به بانک‌ها هجوم بردند که صندوق بین‌المللی پیش‌بینی نکرده بود. هجوم مردم به بانک‌ها مشکل را مشکل‌تر کرد.

صندوق بین‌المللی پول روی توانایی دولت‌های جهان سوم خیلی زیاد حساب می‌کند که به

○ کار كودك هیچ
کشوری را به ارض موعود
توسعه اقتصادی
نمی‌رساند؛ از این مهمتر،
غیر اخلاقی است. در هر
کشوری، هر قدر هم فقیر
باشد، و داشتن کودکان به
کار در بیرون خانه
بهره‌کشی ناپسندی است.

شود زیرا کشورهای در حال توسعه آن مغزهای صنعتی و اقتصادی را ندارند که پس از انهدام صنایع قدیمی به دست تجارت آزاد، صنایع جدید مورد نیاز خود را راه بیندازند و اداره کنند. به نظر استیگلیتز صندوق بین‌المللی پول اشتغال کامل را از بین برده و در عمل حاکمی استعماری شده است که کشورهای مشتری خود را امر و نهی می‌کند.^{۱۴} تردیدی نیست که او دیدگاه بانک جهانی را منعکس می‌سازد نه دیدگاه صندوق بین‌المللی پول را. وی از جهاتی بسیار، صندوق بین‌المللی پول را متهم می‌کند که مأموریت‌های دیکته شده را اجرا می‌نماید.

پیدا است که صندوق بین‌المللی پول بعد از هر بحران مالی در اداره امور جزئی اقتصاد کشورهای جهان سوم درگیر می‌شود. در مقاله نامه‌ای که در ۱۹۹۸ بین اندونزی و صندوق بین‌المللی پول مبادله شد اندونزی متعهد شد که ترتیبات بازاریابی و موانع تجارت وام را لغو نماید تا شرکت‌ها بتوانند محصولات خود را آزادانه توزیع کنند. تعهد کرد که انحصار منطقه‌ای را از شیدر، آجیل، پرتقال، و انیل بردارد؛ قیمت نفت چراغ، گازوئیل، و برق را افزایش دهد؛ تعرفه‌های گمرکی مواد شیمیایی، و محصولات فلزی را کاهش دهد؛ و قیمت تثبیت شده سیمان را لغو نماید. متعهد شد که ۱۲ پروژه زیربنایی را لغو کند. حسابداری مالی باید بهبود می‌یافت. تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی بایستی آزاد می‌شد. مالیات صادرات و محدودیت‌های واردات بایستی به تدریج برداشته می‌شد. هر آدمی با هر خلق و خوی از این همه دخالت صندوق بین‌المللی پول در اداره امور جزئی کشورش بیزار می‌شود و از صندوق بدش می‌آید.

صندوق بین‌المللی پول، تا حدی، در واکنش به منتقدان خود از دخالت رسمی در امور ورشکستگی آنها دست کشید.^{۱۵} اما بدهی دولت معمولاً بدهی واحدهای خصوصی ملکی شده است. دولت‌ها بدهی شرکت‌های خود را بر عهده می‌گیرند تا طلبکاران خارجی نتوانند این شرکت‌ها را وادار به اعلام ورشکستگی نمایند و وثیقه‌ها را ضبط کنند. ورشکستگی آسان دولتی در عمل ورشکستگی آسان‌تر بخش خصوصی می‌شود. از این مهم‌تر، چه کسی به کار کشور ورشکسته

رسیدگی می‌کند؟ قاضی دادگاه رسیدگی به ورشکستگی، چه کسی خواهد بود؟ تصمیم دادگاه را چه کسی اجرا خواهد کرد؟ در ورشکستگی شرکت‌های خصوصی همیشه مدیریتی جدید برگزیده می‌شود تا شرکت را اداره کند. چنین کاری را با کشوری نمی‌توان کرد. اما مدیران ناموفق پیشین مدیرانی نیستند که پس از صاف و صوف شدن و ام‌ها بتوانند توفیقی به ارمغان آورند. خزانه‌داری آمریکا ایده صندوق دربارۀ ورشکستگی سازمان‌های وابسته به دولت را نپسندید و به همین سبب خیلی زود به بوتۀ فراموشی سپرده شد. پول آئیل وزیر خزانه‌داری پیشین جرج بوش به این نتیجه رسید که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هر دو، زاید هستند. به این دو سازمان نباید کمک کرد. بگذارید کشورها ورشکست شوند تا خود و وام‌دهندگان آنها درسی برای آینده بیاموزند و بیش از پیش احتیاط کنند. به نظر وی، نجات ورشکستگان شلختگی را تشویق می‌کند زیرا خاطر وام‌دهندگان جمع می‌شود که نجات داده می‌شوند. دیدگاه آئیل در آرژانتین محک زده شد اما پس از آنکه مشکلات گریبان برزیل و اوروگوآ را گرفت کنار گذاشته شد. در اوایل ۲۰۰۳، دولت‌های عضو صندوق بین‌المللی پول به او دستور دادند به آرژانتین باز هم وام بدهد. این دولت‌ها نمی‌خواستند صبر کنند و ببینند بعد چه اتفاقی می‌افتد. سرانجام آرژانتین ثابت کرد که نمی‌شود هیچ کاری نکرد.

صندوق بین‌المللی و بانک جهانی در سال ۱۹۴۴ برای انجام وظایفی تأسیس شدند که دیگر مورد نیاز نیستند. هر دوی آنها از نو باید سازمان داده شوند. بانک جهانی برای این تأسیس شد که به پروژه‌های زیربنایی بزرگ سودآور که تأمین اعتبار آن از عهده کشورهای جهان سوم خارج بود وام بدهد. امروز به این کار نیازی نیست زیرا بازارهای مالی جهان بولی فراوان در اختیار دارند و به تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی بزرگ سودآور جهان سوم راغب هستند و اگر پروژه‌ای سودآور نباشد، از هیچ جا نباید تأمین اعتبار شود. بانک جهانی برای این تأسیس نشد که سازمان توسعه اقتصادی جهان سوم باشد. اما حالا به همین کار کشیده شده است. صندوق بین‌المللی پول برای این تأسیس شد

○ جهان با دور شدن از سوسیالیسم و شبیه سوسیالیسم، در مجموع ثروتمندتر می‌شود اما مسلم است که خیلی بی‌ثبات‌تر خواهد شد. بی‌ثباتی‌های اقتصادی خیلی زودتر از اختراع جهانی شدن وجود داشتند، و با ظهور جهانی شدن از بین نخواهند رفت. جهانی شدن فقط از این نظر قابل سرزنش است که پیوستن به آن، پیوستن به سرمایه‌داری است.

که مشکلات موقت موازنه پرداخت‌های کشورهای صنعتی ثروتمند را حل کند. اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ به این طرف این وظیفه را انجام نداده است. صندوق برای این تأسیس نشد که بانک مرکزی جهان باشد و درگیر و دار بجران‌های مالی به کشورهای جهان سوم پول بدهد. اما حالا به همین کار کشیده شده است.

بانک جهانی باید به وزارت آموزش و پرورش جهان تبدیل شود. سازمانی با کمک‌های چندجانبه که رسالت اصلی آن آموزش و پرورش باشد. بقیه فعالیت‌های فراوان بانک باید تعطیل شود. مثلاً اگر مسائل بهداشت و درمان جهانی وجود دارد باید به سازمان بهداشت جهانی واگذار شود. دنیا به سازمانی نیاز ندارد که به توسعه اقتصادی کمک فنی عمومی بدهد و اعتبار مالی توسعه زیربناهارا تأمین نماید.

به بانک جهانی باید مأموریت داده شود که مشترکاً با کشورهای فقیر در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری کند و زیربنای آموزش عالی را بسازد. رشد اقتصادی به توسعه آموزش و پرورش و توزیع بهتر آن نیاز دارد. معنای این سخن غالباً این است که آموزش ابتدایی در دسترس همه قرار گیرد، و از الگوی آمریکای لاتین، که بیشتر بودجه خود را در سطح آموزش عالی خرج می‌کند، پیروی نشود.

هیچ سازمان بیرونی نمی‌تواند آفریقا یا هند را وادارد که آموزش و پرورش همگانی را تحقق بخشند. تغییرات فرهنگی، مانند از بین بردن نظام کاستی‌ها، به‌ویژه نجس‌ندانستن هیچ انسانی، ضروری است. فقط رژیم‌های سیاسی محلی می‌توانند این نوع تغییرات را ایجاد کنند. اگر قرار باشد هواپیماهای اقتصاد جهانی فرود آیند، دولت‌ها باید فرودگاه آن را ساخته باشند. خارجی‌ها می‌توانند به ساختن باند این فرودگاه کمک مالی کنند اما نمی‌توانند کسی را مجبور به ساختن آن نمایند. مسئولیت نهایی اداره اقتصاد هر کشور با دولت آن است. مادام که هر کشوری دولتی داشته باشد در بر همین پاشنه خواهد چرخید. آنها بازیگران صحنه داخلی کشورند. بقیه کشورهای جهان می‌توانند راهنمایی کنند و اگر به رهنمودشان عمل شد پول بدهند، اما نمی‌توانند در کشوری که

تغییر نمی‌خواهد، تغییر ایجاد کنند.

در نتیجه، بانک جهانی جدید نباید برای مدرسه پول بپردازد مگر اینکه کشوری نشان دهد که سازمان اجتماعی لازم را برای اداره مطلوب مدرسه‌ها دارد و می‌تواند همه فرزندان ملت را پشت میز مدرسه بنشاند. کمک مالی کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر باید به کشورهای بومی که آموزش عمومی رایگان دارند. اگر کشوری بتواند نظام آموزشی خوبی راه اندازد، سازمان اجتماعی لازم را برای راه‌اندازی توسعه اقتصادی خود دارد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را که لازم‌تر است توفیق است جذب خواهد کرد. نظام آموزشی، شاخص خوبی برای سنجش توانایی هر کشور است و در اعطای کمک یا خودداری از اعطای کمک قابل استفاده است.

اگر بحران‌های مالی جهان سوم را بررسی کنیم متوجه می‌شویم که آسیب واقعی در گیرودار بحران وارد نمی‌شود بلکه در دوره طولانی ریاضت اقتصادی بعد از بحران وارد می‌شود. این دوره‌های ریاضت اقتصادی را می‌توان از بین برد. صندوق بین‌المللی پول باید همچنان توجه خود را بر بحران‌های مالی جهان سوم معطوف سازد. اما پاسخ صحیح این بحران‌ها این نیست که با گشاده‌دستی و به‌راحتی و بی‌قید و شرط به نجات کشور بحران‌زده بشتابند یا مقررات و رشکستگی منظم‌تری را به اجرا بگذارند. این هم پاسخ درستی نیست که به کشورهای بحران‌زده کمک نشود تا وام دهنده و وام‌گیرنده چوب بی‌احتیاطی خود را بخورند. خطر اخلاقی (moral hazard) حرف بی‌پایه‌ای است.

صندوق بین‌المللی پول باید به جای همه اینها نظام بیمه نقدینگی (پولی) بین‌المللی ایجاد کند، شبیه بیمه سپرده‌های بانکی. در روزهای عادی، پیش از بروز بحران، باید ضوابطی تعیین کند که کشورها بتوانند براساس آن ضوابط زیر چتر بیمه نقدینگی بین‌المللی قرار گیرند. اگر کشوری این ضوابط را داشته باشد و بعد از آن دچار بحران مالی بین‌المللی شود، بدون اینکه در ضوابط و سیاست‌ها تغییری داده شود، اعتبار مالی مقرر را دریافت خواهد کرد. معیارها و ضابطه‌های سلامت اقتصادی پیش از بروز بحران تعیین می‌شوند، نه

○ ترس به فرار
می‌انجامد، اما ترس و فرار
حق افراد برای حفظ ثروت
خویش است. به ملاحان
درس می‌دهند که شجاعان
با کشتی خود غرق
می‌شوند. به سرمایه‌گذاران
سرمایه‌دار درس نمی‌دهند
که با کشتی خود غرق
شوند. برعکس به اینها
درس می‌دهند که وقتی
ثروت خود را در معرض
خطر دیدند پیش از غرق
کشتی فرار را برقرار ترجیح
دهند.

در گیرودار بحران یا بعد از آن، بحران که ظاهر شد، صندوق بین‌المللی پول نمی‌تواند و نباید ضابطه‌های جدید وضع کند و یا بر ضابطه‌های موجود بیفزاید. بعد از بروز بحران فقط باید وجوه مقرر را در اختیار بگذارد.

دستگاه بیمه می‌تواند از دو سطح مختلف پشتیبانی برخوردار باشد. سطح اول تابع فرمولی خواهد بود که به جمعیت کشور بیمه‌گذار و میزان رعایت شرایط صندوق بین‌المللی پول منوط خواهد بود. سطح دوم این است که کشور بیمه‌گذار بیمه نقدینگی اضافی بخرد و روز مبادا کمک مالی بیشتری بگیرد. حق بیمه سالانه‌ای که کشور بیمه‌گذار به صندوق می‌پردازد به پول کشور دیگری خواهد بود نه به پول خود آن کشور.

آن وقت است که کشورها می‌دانند که اگر بحرانی پیش آید به جای افزایش مالیات‌ها، کاهش مخارج و افزایش نرخ‌های بهره بانکی، که همه کاهش دهنده محصول ناخالص داخلی هستند، نقدینگی بین‌المللی مورد نیاز در اختیارشان قرار می‌گیرد. تا از هر توفان اقتصادی جان سالم به در برند. کشوری که صلاحیت اخذ بیمه‌نامه نقدینگی بین‌المللی را احراز نماید، دوره ریاضت اقتصادی بسیار خطرناک بعد از گذشت بحران را نخواهد داشت.

صندوق بین‌المللی پول با وضع شرایط احراز برای کشور بیمه‌گذار به نحوی که بار رشد اقتصادی سازگار باشد، سازمانی شناخته خواهد شد که به جای کند ساختن رشد اقتصادی بر سرعت و بالندگی آن می‌افزاید. دیگر قدرتی شبه استعماری نخواهد بود که در جزئیات امور اقتصادی کشورها دخالت کند. صندوق برای ایفای چنین نقشی تأسیس نشده است.

پایان رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات

مهمترین مشکل کشورهای در حال توسعه جهان سوم این نیست که چگونه با بحران‌های مالی مقابله کنند. این کشورها مشکلی بس بزرگتر دارند: همه این کشورها باید دنبال این باشند که برای سیاست و استراتژی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات خود جایگزینی بیابند. در عمل، الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات، در منگنه چین

و آمریکا خرد می‌شود. این طرف چین است که الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات را دنبال می‌کند، و آن طرف آمریکا است که نمی‌تواند همیشه کسری بازرگانی داشته باشد.

همه کشورهایی که در گذشته توسعه اقتصادی موفق و چشمگیری داشته‌اند راه توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات را در پیش گرفته‌اند. ژاپن در سه دهه ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ هم‌سین راه رارفت. تایوان، سنگاپور، کره جنوبی و هنگ کنگ در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هم‌سین مسیر را طی کردند و امروز چین وارد این مسیر شده است.

در الگوی توسعه مبتنی بر صادرات، که مخترع آن ژاپن است، شرکت‌های داخلی محصول خود را به کشورهای صنعتی و ثروتمند صادر می‌کنند. بازار این کشورهای صنعتی آنقدر بزرگ است که افزایش اندک در سهم بازار رشد اقتصادی کشور صادرکننده کوچکتر در حال توسعه را بی‌اندازه شتاب می‌بخشد.

در نتیجه، رشد صادرات کشور در حال توسعه بر رشد محصول ناخالص داخلی آن پیشی می‌گیرد و اقتصاد کشور را به جلو می‌رانند. در دوره رونق اقتصادی ژاپن، سرعت رشد صادرات آن دو برابر سرعت رشد محصول ناخالص داخلی بود.

در استراتژی رشد مبتنی بر صادرات تمام هم‌وغم صرف افزایش صادرات می‌شود. اگر رشد صادرات به سالی ۱۵ تا ۲۰ درصد برسد، نرخ رشد اقتصاد داخلی کشور به ۷ تا ۸ درصد می‌رسد. چنین کشوری پول خواهد داشت که تجهیزات، قطعات یدکی و فن‌آوری بخرد و کارایی اقتصاد خود را افزایش دهد. علاوه بر این، الگوی توسعه مبتنی بر صادرات شرکت‌های کشور در حال توسعه را وادار می‌کند که کارایی پیدا کنند، چون که باید محصول خود را، بدون حمایت دولت، در بازارهای خارجی پر رقابت بفروشند. دایره‌ای ایجاد می‌شود که همه جایش خیر است.

آنچه که در هر کشوری معقول و منطقی به نظر می‌آید، در جمع کشورهای جهان که همه آنها در صد افزایش صادرات خود باشند بی‌معنی می‌شود. وقتی اقتصاد جهان سالی ۳ یا ۴ درصد رشد می‌کند، چگونه می‌توان انتظار داشت که رشد صادرات همه کشورهای سالی ۱۵ تا ۲۰ درصد

○ صندوق بین‌المللی

پول متهم می‌شود که دکتری است که فقط چند دارو در اختیار دارد (ریاضت مالی، افزایش نرخ‌های بهره، بازارهای سرمایه آزادتر، و خصوصی سازی صنایع دولتی) و بیماری هر چه باشد همین داروهارا تجویز می‌کند. این سیاست‌ها ممکن است در آمریکای لاتین که نرخ پس‌انداز پایین است مناسب باشد اما در کشورهای مائند کره جنوبی که نرخ پس‌انداز بالا است نامناسب است.

باشد؟ چنین چیزی ممکن نیست. چگونه می‌شود که همه کشورها مازاد بازرگانی داشته باشند؟ چنین چیزی غیرممکن است. جمع جبری مازادها و کسری‌های بازرگانی جهان باید صفر شود.

بنا به تعریف رشد صادرات در صورتی می‌تواند از رشد محصول ناخالص داخلی بیشتر باشد که رشد واردات هم از رشد من د (محصول ناخالص داخلی) بیشتر باشند. در حساب‌های اقتصاد ملی ما، صادرات به من د افزوده می‌شود و واردات از آن کسب می‌گردد. در سرجمع همه کشورها، رشد واردات باید با رشد صادرات برابر باشد. رقمی را که صادرات بر محصول ناخالص داخلی می‌افزاید، با رقمی که واردات از آن می‌کاهد سر به سر می‌شود. اگر صادرات و واردات کشوری برابر باشند محصول ناخالص داخلی آن کشور از جایش تکان نمی‌خورد. وقتی همه کشورهای الگوی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات رو آورند، این الگو از کار می‌افتد. الگوی مبتنی بر صادرات وقتی جواب می‌دهد که فقط در دست چند کشور کوچک باشد.

کل جمعیت کشورهای کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، و سنگاپور که در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بازرگان اصلی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات بودند، ۶۵ میلیون نفر است. جمعیت ژاپن در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که در این راه گام برمی‌داشت، ۱۱۰ میلیون نفر بود.

کشورهایی که در بحران ۱۹۹۷ آسیا فروپاشیدند استراتژی رشد مبتنی بر صادرات را دنبال می‌کردند. با وجود این در زمان بحران همه آنها کسری بازرگانی کلانی داشتند. کسری‌های بازرگانی دو سال پیش از شروع بحران به این ترتیب بود: اندونزی ۱۳ میلیارد دلار، مالزی ۱۰ میلیارد، تایلند ۱۸ میلیارد، فیلیپین ۸ میلیارد، و کره جنوبی ۳۱ میلیارد دلار.^{۱۶} این کشورها از بام مازاد بازرگانی در چاله کسری بازرگانی فرو افتادند. ردهای مشکل آنها را باید در تصمیم چین پیدا کرد که استراتژی رشد اقتصادی خود را بر پایه صادرات قرار داده بود. از آنجا که کارگران چینی تحصیلاتی بهتر داشتند و مزدی کمتر می‌گرفتند، صادرات کشورهای دیگر آسیای جنوب شرقی را از چنگ‌شان در آوردند. بازار داخلی بزرگ چین نیز

برگ برنده دیگری در دست این کشور بود. با انتقال تأسیسات تولید کالاها و صادراتی شرکت‌ها از جنوب شرقی آسیا به چین به منظور کاهش هزینه‌ها، مازادهای بازرگانی این کشورها نیز به چین منتقل شد. مازاد بازرگانی ۸۰ میلیارد دلاری چین در عرض دو سال از چنگ کشورهای آسیای جنوب شرقی درآمده بود. کشورهایی که قرار بود از راه الگوی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات خود مازاد بازرگانی داشته باشند، کسری بازرگانی پیدا کردند.

غیر از کره، هیچ‌یک از کشورهای دیگر بحران ۱۹۹۷ شدند نتوانست نرخ رشد پیش از بحران را باز یابد. سال‌های بحران (۱۹۹۸-۱۹۹۷) را که کنار بگذاریم و ۳ سال بعد از بحران را با ۵ سال پیش از آن مقایسه کنیم می‌بینیم که نرخ رشد اندونزی یک سوم شده است، نرخ رشد مالزی نصف شده، و نرخ رشد تایلند به ۴۰ درصد پیش از بحران رسیده است. فیلیپین دیرتر از دیگران وارد باشگاه کشورهای دارای رشد سریع آسیای جنوب شرقی شد. فیلیپین در سال ۱۹۹۱ رشد منفی داشت و در سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ رشد آن اندک بود. بنابراین میانگین نرخ رشد اقتصادی پیش و پس از بحران آن تفاوت چندانی نداشت.^{۱۷}

کره جنوبی نتوانست چین را کنار بزند اما با کاهش عظیم ارزش پول خود توانست برخی از بازارهای صادرات را از چنگ ژاپن در آورد. اما به‌رغم بهبود نرخ رشد کره جنوبی، محصول ناخالص داخلی سرانه آن در سال ۲۰۰۲ خیلی پایین‌تر از ۱۹۹۶ بود.^{۱۸}

پایین آمدن درآمد معادل دلاری همه کشورهای آسیا نسبت به زمان شروع بحران در سال ۱۹۹۷ زیر سر چین است. کشورهای شرق آسیا به ناچار ارزش پول ملی خود را کاهش دادند تا مزدها را پایین بیاورند که بتوانند با چین رقابت کنند. اما به‌رغم این کاهش دادن‌ها، سیر تحول اوضاع بر سیاق سابق است. مثلاً دل (Dell) تأسیسات ساخت رایانه خود را از مالزی به چین منتقل می‌کند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مالزی به کمتر از یک سوم پیش از بحران سال ۱۹۹۷ رسیده است.^{۱۹} و مالزی تنها نیست.

این کشورها برای اینکه از نظر اقتصادی راه

○ کشورهای جهان
سوم صندوق بین‌المللی پول را متهم می‌کنند که مسائل‌شان را نمی‌فهمد. شاید صحیح‌تر این باشد که بگوییم صندوق بین‌المللی پول بی‌اعتمادی مردم کشورهای در حال توسعه را به دولت‌های خودشان دست کم گرفته است.

خود را از چین جدا کنند باید به سطوح بالاتر فن آوری صعود می کردند، اما اکثر آنها از چنان آموزش و تحصیلاتی برخوردار نبودند که از عهده این کار بر آیند. کره جنوبی که متخصص تحصیل کرده داشت، فعالیت های تولیدی صادراتی کم مزد خود را به چین منتقل کرد. اما اگر کره جنوبی ارزش پول خود را خیلی کاهش ندهد نمی تواند با ژاپن رقابت کند که مازاد بازرگانی او در حال افزایش است. کره جنوبی باز هم در منگنه دو همسایه بزرگ و تنومند خود گیر کرده است. مسئله ای که در طول تاریخ گریبانگیرش بوده است.

وقتی چین بر سر راه باشد هیچ يك از این کشورها نمی توانند به الگوی توسعه مبتنی بر صادرات پیشین خود بازگردند. چین آنقدر بزرگ است که وقتی تصمیم می گیرد رشد اقتصادی خود را بر پایه صادرات قرار دهد مثل این است که همه کشورهای جهان چنین تصمیمی گرفته باشند. به سبب سابقه کمونیستی کشور (بسیاری از ضروریات اولیه زندگی مانند مسکن به رایگان یا به قیمتی اندک در اختیار مردم قرار گرفته بود) و پولی که ارزش آن را پایین آورده اند، ساختار هزینه داخلی چین از هر جای دیگر پایین تر است. به سبب اعتقاد عمیق کمونیسم و کنفوسیوناسم به تعلیم و تربیت تحصیل کردگان چینی بر تحصیلکردگان همه کشورهای در حال توسعه سرزند. بازار داخلی چین بزرگ است و به علت جمعیت عظیم آن با انتقال کارخانه ها و تأسیسات تولیدات به این کشور موجب افزایش سریع مزدها نمی شود.

در آن طرف معادله رشد مبتنی بر صادرات، هدف های صادراتی دولت های مختلف را با هم جمع کنید تا به رقمی نجومی برسید. اما هیچ کشوری نمی تواند کالای بیشتری صادر کند مگر اینکه کشوری دیگر از صادرات خود کم کند. فقط سه منطقه جهان هستند که می توانند کسری بودجه عظیمی پیدا کنند. اروپا، آمریکا، و ژاپن. اگر اروپا و ژاپن هم راه آمریکا را می رفتند و بخشی از بار کسری بازرگانی را که اکنون بر دوش آمریکا است

بر می داشتند، الگوی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات باز هم می توانست چند صباحی ادامه یابد. اما آنها این کاره نیستند. اگر از کشورهایمانند آلمان و ژاپن بپرسند که مسائل اقتصادی جاری خود را چگونه حل خواهند کرد، خواهند گفت با افزایش صادرات خود به آمریکا. اساساً، بقیه کشورهای توسعه یافته جهان نیز به الگوی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات رو آورده اند، و این امر مرگ این الگو را جلو می اندازد. به این ترتیب فقط بازار آمریکا می ماند که صادرکنندگان به آن چشم دوخته اند. اما کسری بازرگانی آمریکا همین حالا از مرز ۴۵۰ میلیارد دلار گذشته است. چند صد میلیارد دیگر بر این رقم بیفزاید تا کسری بازرگانی آمریکا در دل سرمایه گذاران خارجی این کشور بنر هراس پیاشد. ارزیانان (currency speculators) که کسری بازرگانی آمریکا را زیر نظر دارند، تبدیل دلارهای خود را به پول های دیگر و سوسه انگیز می دانند.

کشورهایی که استراتژی رشد مبتنی بر صادرات را دنبال می کنند با غیر قابل تحمل شدن کسری بازرگانی آمریکا با سقوط ارزش دلار روبه رو خواهند شد. هزینه کسب و کارشان فوری بالا می رود. زنجیره های تدارکات جهانی باید از جایی که هستند بر چیده شوند و به جایی دیگر منتقل شوند. کارخانه هایی که برای بازار آمریکا جنس تولید می کردند بی ارزش می شوند چون که با دلاری که کم ارزش شده باشد از فروش محصول خود سود نمی برد و جای دیگری را هم برای فروش محصول خود پیدا نخواهند کرد.

اکنون که چین روی دست کشورهای آسیای بلند شده است، کشورهای که قبلاً سیاست رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات را دنبال می کردند به بن بست می رسند. به همین دلیل است که بعد از بحران سال ۱۹۹۷ نرخ رشد اقتصادی خود را باز نیافته اند. ژاپن، که مبتکر رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات بود، در دهه ۱۹۹۰ به کرات کوشید تا با ایجاد جهشی در صادرات اقتصاد خود را احیا کند. آنچه روزی ممکن بود ناممکن شده است. آمریکای لاتین از رو آوردن به استراتژی صادرات سخن می گوید، اما مکزیک که از کشورهای دیگر

○ صندوق بین المللی

پول همیشه با سیاست های ریاضت اقتصادی خود به نفع آزادسازی سریع، خصوصی سازی، و تثبیت فشار می آورد که فقر را افزایش می دهد و شکاف درآمدی تهیدستان و ثروتمندان را عمیق تر می سازد. به نظر استیگلیتز، آزادسازی و خصوصی سازی ممکن است به خودی خود خوب باشد اما باید به تدریج پیاده شود زیرا کشورهای در حال توسعه آن مغزهای صنعتی و اقتصادی را ندارند که پس از انهدام صنایع قدیمی به دست تجارت آزاد، صنایع جدید مورد نیاز خود را راه بیندازند و اداره کنند.

آمریکای لاتین جلوتر رفت، حالا کارخانه‌های خود را به چین می‌بازد. چین بزرگ تنها بخشی از جهان است که هنوز استراتژی صادراتی کارآمدی دارد، اما چین نیز خواهد دید روزی که آمریکا نتواند کسری بازرگانی عظیم خود را تحمل کند این بازی پایان می‌یابد.

بازی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات، بطور حتم، پایان خواهد یافت، اما زمان آن قابل پیش‌بینی نیست. درست در زمانی که بیشتر کشورهای جهان مزیت‌های رشد مبتنی بر صادرات را دریافته‌اند این الگوی رشد به پایان عمر خود نزدیک می‌شود. این الگو در منگنه چین و آمریکا خرد می‌شود؛ چین به‌همین الگو آورده و آمریکا هم می‌خواهد کسری بازرگانی عظیم خود را کاهش دهد. چیزی که در نیم قرن گذشته موفق از کار درآمد، در نیم قرن آینده موفق نخواهد بود. آنهایی که در آینده دنبال کسب موفقیت هستند باید برای دستیابی به رشد اقتصادی راههای دیگری پیدا کنند.

جایگزینی استراتژی رشد مبتنی بر صادرات را باید در استراتژی رشد مبتنی بر امکانات داخلی کشور جست‌وجو کرد؛ کاری که آمریکا در قرن نوزدهم کرد. در الگوی آمریکایی که تمرکز سرمایه‌گذاری‌های کلان بر تأسیسات زیربنایی بود (راه آهن، برق، تلگراف) اقتصاد را به سوی جلو به حرکت درآورد و در عین حال کارایی آن را افزایش داد. بهبود شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات به آمریکایی‌ها امکان داد تا اقتصاد ملی بزرگی بسازند که از مزایای صرفه‌جویی در مقیاس که با اقتصاد صنعتی سازگار بود برخوردار باشد. برق، گذار از عصر نیروی بخار را، که متمرکز بود، به عصر برق که نامتمرکز بود ممکن ساخت. ماشین‌های برقی که منبع نیرو را در خود داشت توانست در الگوهای مولدتری به کار گرفته شود. موتورهای برقی برخلاف موتورهای بخاری کوچک و در همه جا قابل استفاده بود.

رشد مبتنی بر امکانات و منابع داخلی بازگشت به الگوی شکست خورده شبه سوسیالیستی یا الگوی جایگزینی واردات که در بیشتر کشورهای توسعه یافته در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مورد عمل

قرار گرفت نیست. در این الگو به سرمایه‌گذاران خارجی اجازه داده می‌شود تا بیایند و با یکدیگر و شرکت‌های داخلی زیر چتر مقرراتی یکسان رقابت کنند. خارجی‌ها تشویق می‌شوند که بیایند. و اگر بتوانند شرکت‌ها و واحدهای اقتصادی داخلی را از میدان کسب و کار بیرون برانند، تا شرکت‌های داخلی خود را جمع‌وجور کنند و کارآمد شوند. این رقابت داخلی، نه رقابت خارجی در بازارهای صادرات، فشاری رقابتی ایجاد می‌کند و کار این شرکت‌ها را افزایش می‌دهد. صنعت نه در دست دولت است، نه از منابع مالی دولت تغذیه می‌کند و نه مورد حمایت دولت است.

سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی امروز با سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی قرن نوزدهم بسیار متفاوت است. آن روز در ایجاد خطوط تلگراف سرمایه‌گذاری می‌شد، امروز در شبکه ارتباطات و مخابرات مدرن سرمایه‌گذاری می‌شود. اما ماهیت این و آن سرمایه‌گذاری‌ها یکسان است. هنوز هم در بیشتر کشورهای در حال توسعه باید در حمل و نقل، ارتباطات و مخابرات، و توسعه شبکه‌های برق سرمایه‌گذاری شود تا اقتصاد آنها به حرکت درآید و کارایی بیشتری پیدا کند.

برندگان بر موج پیشی می‌گیرند. اندکی پیش از این که دیگران مجبور به تغییر شوند، به خواست و اراده خویش تغییر می‌کنند. اما پیش قدم شدن در راه ساختن الگوی توسعه مبتنی بر صادرات دشوار است زیرا نخستین کشورهایی که دنبال این الگو رفته‌اند بُرد کرده‌اند. متأسفانه، چین همه بازیگران این بازی را به باخت می‌کشاند، و سرانجام نوبت به خود چین خواهد رسید که بازی را ببازد. وقتی که ارزش دلار سقوط کند آن همه کارخانه‌ای که در چین هستند و برای بازار آمریکا محصول تولید می‌کنند بی‌ارزش و بلااستفاده می‌شوند.

یادداشت‌ها

1. Laura D'Andrea Tyson, "Its Time to Step Up the Global War on Poverty", Business Week, Dec, 3, 2001, page 14.
2. Daniel Altman, "Diagnosis of the World's Health Focuses on Economic Benefit", New

○ به بانک جهانی باید مأموریت داده شود که مشترکاً با کشورهای فقیر در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری کند و زیربنای آموزش عالی را بسازد. رشد اقتصادی به توسعه آموزش و پرورش و توزیع بهتر آن نیاز دارد. معنای این سخن غالباً این است که آموزش ابتدایی در دسترس همه قرار گیرد، و از الگوی آمریکای لاتین، که بیشتر بودجه خود را در سطح آموزش عالی خرج می‌کند، پیروی نشود.

○ مهمترین مشکل کشورهای در حال توسعه جهان سوم این نیست که چگونه با بحران های مالی مقابله کنند. این کشورها مشکلی بس بزرگتر دارند: همه این کشورها باید دنبال این باشند که برای سیاست و استراتژی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات خود جایگزینی بیابند.

10. Lapper, Richard, "Private Forecasts over Argentina Grow Gloomier", Financial Times, July 19, 2002, page 3.
11. Benjamin M. Friedman, "Globalization: Stiglitz's Case", "New York Review Aug. 15, 2002, pages 48-53.
12. The Economist, "Doubts inside the Baricades", Sept 28, 2002.
13. Michael Massing, "Challenging the Growth Gurus", New York Times, Oct 19, 2002, page A19.
14. Joseph E. Stiglitz, Globalization and Its Discontents (New York: W.W. Norton, 2002).
15. Anne O. Krueger, A New Approach to Sovereign Debt Restructuring (Washington, D.C., International Monetary Fund, Apr. 2002.
16. World Bank, "2001 World Development Indicators: Current Account Balance (BoP, current US\$)".
17. World Bank, "World Development Indicators" (1990-1999); The Economist Intelligence Unit, "Economist Intelligence Unit Country Report", 2000-2001.
18. "Per Capita GDP Change in Asian Tigers", Milken Institute Review Third Quarter 2002, page 91.
19. World Bank, "Global Development Finance 2002" (Country Table).
- York Times, Dec. 21, 2001, page W1.
3. The Economist, "The Health of Nations", Dec. 22, 2001, page 83.
4. William Easterly, "The Cartel of Good Intentions: The Aid Cartel's Golden Oldies", Foreign Policy, July - Aug. 2002, page 42.
5. Michael Peel, "Nigeria Struggles to Shake Off Economic Legacy of Years of Military Misrule", Financial Times, Jan. 31, 2003, page 4.
6. Warwick J. McKibbin and Dominick Salvatore, "The Global Economic Consequences of the Uruguay Round", Brookings Discussion Papers No. 110, Feb. 1995, page 3; David Buchan, "GATT Deal May Enrich World by \$270 Billion" Financial Times, Nov. 10, 1993, page 7.
7. Oxfam Policy Papers, "A Genuine Development Agenda for the Doha Round of the WTO Negotiations", January 2002. <Oxfam.org.uk/policy/papers/papers.html>.
8. Clifford Krauss, "Argentina's New Chapter in an Epic of Frustration", New York Times, Dec.. 22, 2001, page A8.
9. J.Nef, "The Argentinean Crisis of 2001-2002: Analysis and Implications", University of Guelph, Ontario, Mar. 2002, page 12.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برگرفته از کتاب جهانی شدن، نوشته لستر تارو،

ترجمه مهندس عزیز کیاوند، سازمان فرهنگی فرا، ۱۳۸۳